بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 17 بهمن 1397.

بحث دیروز یک مقداری روندش به نحو صحیح طرح نشد. من یک بار دیگر چکیده بحث دیروز را عرض می کنم. بحث این است که استصحاب در بحث اقل و اکثر ارتباطی چه نقش دارد. یک موقعی ما استصحاب را برای اثبات احتیاط به آن تمسک می کنیم یک موقعی برای اثبات برائت به آن تمسک می کنیم. برای اثبات احتیاط به این بیان که بعد از اینکه ما اقل را آوردیم نمی دانیم جامع وجوب از بین رفته است یا خیر. استصحاب بقاء جامع وجوب می کنیم. برای اثبات برائت به این تقریب که ما اقل را نمی توانیم در آن استصحاب عدم حدوث وجوب کنیم به خاطر اینکه اقل قطعا باید اتیان شود. استصحاب عدم وجوب اکثر را می کنیم. و نتیجه اش برائت است که شبیه همان برائتی که در اکثر جاری می کنیم و نمی گوییم معارض با اقل هست. این استصحاب دوم مبتنی بر این است که ما علم اجمالی را منحل بدانیم یعنی تقریب انحلال حکمی علم اجمالی است در واقع. خب همان بحث هایی که در مورد برائت گفتیم که علم اجمالی منحل نیست حکما و برائت نسبت به اکثر با برائت نسبت به اقل با هم دیگر تعارض دارند استصحاب نسبت به اکثر هم یعنی استصحاب عدم وجوب اکثر هم با استصحاب عدم وجوب اقل تعارض دارند همان بیانات اینجا هم تکرار می شود.

سؤآل:

پاسخ:

نه دیگر وجوب اقل آن چیزی که ملاک است وجوب استقلالی اقل باید باشد. حالا آن همان بحث هایی که قبلا مطرح کردیم که ما اینکه بخواهیم نتیجه بگیریم که اقل را به هر نحوی شما بیاورید امتثال شده است این را نمی توانید شما می خواهید نتیجه این بگیرید که اقل را ولو مجرّد از اکثر بیاورید کافی است. این مقدار وجوب اقل به نحوی که حتی اگر مجرّد از اکثر هم آورده باشد کفایت کند این را نمی توانید اثبات کنید. خب این بحث هایش گذشت پس بنابراین ما البته یک تفصیلی مرحوم آقای خویی اینجا قائل هستند که ما واردش نمی شویم. ایشان می گویند که ولو ما برائت را قائل نباشیم یعنی انحلال را نسبت به برائت قائل باشیم انحلال نسبت به استصحاب قائل نمی شویم و اینجا تعارض بین استصحاب عدم اکثر با استصحاب عدم اقل هست که یک بیاناتی دارند که آقای صدر جواب داده اند که من واردش نمی شوم. بنابراین ما که بحث را الآن داریم طرح می کنیم با این فرض باید طرح کنیم که ما اگر نسبت به اقل و اکثر علم اجمالی احتیاط را لازم نکرده است اگر بخواهیم بحث ثمره دار باشد و الا اگر ما گفتیم علم اجمالی اکثر را به گردن ما منجّز کرده است دیگر این بحث چندان ثمره این دارد. پس صورت مسئله را ما این طوری طرح می کنیم اگر ما لو لا الاستصحاب برائت نسبت به اکثر گفتیم جاری میشود آیا می توانیم با استصحاب جلوی اصل برائت را بگیریم یا خیر؟ مفروض کلام را این طوری قرار دهیم که یک بحث ثمره داری باشد و الا روی مبنای ما بحث روشن است دیگر اینها به این مراحل نمی رسد. روی مبنای متعارف قوم مثل مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای صدر و اینها که در اقل و اکثر نسبت به اکثر برائت جاری می کنند این بحث هست که آیا ما اینجا با استصحاب می توانیم جلوی برائت از اکثر را بگیریم یا خیر. یعنی آن استصحاب مثبت احتیاط. آن را باید بحث کنیم. خب اینجا مرحوم اقای خویی فرموده اند که استصحاب مثبت احتیاط محکوم یک استصحاب دیگری است. و آن استصحاب عدم وجوب اکثر. استصحاب عدم وجوب اکثر محکوم آن است و شبیه این مسئله را در مسئله محدث به حدث اصغر فرموده اند که کسی که محدث به حدث اصغر باشد بلل مشتبهی از او سر بزند که مردد بین بول و منی باشد هیچکس نمی گوید باید غسل کند می گوید یک وضو انجام دهد کفایت می کند. در جایی که محدث به حدث اصغر باشد. در حالی اینجا ممکن است ما همان بیان را آنجا هم بیاوریم اینکه بللی از من سر زده است مردد بین بول و منی نمی دانیم بللی که از من سر زده است بعد از وضو هنوز موجود است یا نیست استصحاب بقاء آن بلل کنیم نتیجه اش این است که یعنی یک حدثی اینجا وجود دارد. نمی دانیم آن حدث حدث اصغر است یا حدث اکبر است. چون قطعا کسی که محدث به حدث اصغر هست حدثی از او سر زده است نمی دانیم این حدثی که دارد بعد از انجام وضو هنوز موجود است یا نیست استصحاب بقاء حدث می کنیم. ایشان می گووید نه این درست نیست چون این محکوم یک اصل دیگر است. اصل عدم حدوث حدث اکبر. عدم حدوث حدث اکبر آن استصحاب را محکوم او هست. ما نحن فیه هم همین جور است. مرحوم اقای صدر می فرمایند که این تقریبی که مرحوم اقای خویی فرموده اند تام نیست به دلیل اینکه این معنایش این است که ما با استصحاب عدم فرد طویل عدم جامع را بخواهیم نتیجه بگیریم. درست است که شک در جامع مسبب از شک در حدوث فرد قصیر یا فرد طویل است. ولی این تسبّب تسبب عقلی است و حکومت در تسبب عقلی وجود ندارد. ما عرض می کردیم که در جایی که تسبب عقلی باشد اگر اصل سببی و اصل مسببی با هم دیگر تعارض داشته باشند اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است. کجا تعارض دارند؟ جایی که عرف اجرای اصل سببی و اصل مسببی را با هم دیگر اصل سببی و اصل مسببی که مفاد متنافی داشته باشند با هم دیگر نپذیرد یعنی جایی که بین لازم و ملزوم تلازم در حکم ظاهری هم باشد اینجا تعارض بین اصل سببی و اصل مسببی می شود. در این جایی که تعارض بین اصل سببی و مسببی هست اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است. در جایی تسبب عقلی حکومت را به دنبال نمی آورد که اصلا تعارض نداشته باشند و مسبّ اصل سببی و اصل مسببی جدا باشد. اما جایی که تعارض ایجاد بشود اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است ولو تسبّب شرعی نباشد و عقلی باشد و ما نحن فیه از همان قسم است. ما مدعی این هستیم که عرف هیچ یک از افراد طبیعت نیست. بعضی ها که وجدانا نیست. افراد محتمل الوجود از طبیعت تعبّدا شارع وجودشان را نفی کند. از آن طرف تعبّدا بگوید جامع وجود دارد عرف زیر بار این مطلب نمی رود. بنابراین بین اصاله عدم وجود فرد طویل و استصحاب بقاء جامع تنافی است. تعارض هست. وقتی تعارض بود استصحاب عدم حدوث فرد طویل مقدم است بر استصحاب وجود جامع. این چکیده عرض ما تا جلسه قبل بود. اینجا یک ان قلتی مطرح می شود اگر این مطلب شما درست باشد یک روایت صحیحه زراره آن را نمی شود حل کرد. در صحیحه زراره کسی شک دارد خواب عارض شده است یا خیر امام علیه السلام استصحاب عدم النوم نکرده است استصحاب بقائ طهارت کرده است. لانّک کنت علی یقین من طهارتک فشککت. در حالی که علی القاعده باید استصحاب عدم نوم می شود. چون استصحاب عدم نوم نسبت به استصحاب بقاء طهارت جنبه سببی مسبّبی دارد. امام علیه السلام اصل را در مسبب جاری کرده است در سبب جاری نکرده است. علتش این است که چون تسبب عقلی است در تسبّب عقلی اصل در سبب فایده ای ندارد باید اصل در مسبب جاری شود تا مشکل حل شود. چون اصل در سبب نسبت به اصل در مسبب مثبت است اگر بخواهد ما با استصحاب عدم نوم بخواهیم اثبات طهارت کنیم این مثبت است. خب پاسخ مطلب به این جواب در کلام حاج آقا یک پاسخی داده شده است که من آن را مع ضمیمه عرض می کنم. حاج آقا می فرمودند که یک موقعی فردیّت افراد فرد بودن افراد وابسته به عالم تکوین است. ولی یک موقعی فردیت افراد تشریعی است. در اینجا این بحث تسبّب عقلی پیش نمی آید. ببینید اینکه نوم ناقض طهارت است. بول ناقض طهارت است. منی ناقض طهارت است. نواقض طهارت چیست اینها به اعتبار شرعی است. پس شارع مقدس وقتی حکم می کند که نواقض موجود است معنایش این است که حکم کرده است که طهارت موجود نیست. از ان طرف وقتی حکم می کند که نواقض موجود نیست معنایش این است که طهارت موجود است. این حکم شرعی هست که حکم به عدم وجود نواقض حکم به وجود طهارت هست شرعا. البته اگر به دقت عقلی بخواهیم بحث را پیش ببریم شارع مقدس این طور گفته است که نوم ناقض است. بول ناقض است. منی ناقض است. اما اینکه اگر بول و منی و نوم نباشند طهارت حاصل می شود این خودش به دقت عقلی که نگاه کنیم این لازمه این شیء هست. اگر هیچ یک از نواقض نباشند قهرا منقوض موجود است. نواقض طهارت هر یک از این نواقض طهارت را از بین می برد. اگر هیچ یک از نواقض نباشد طهارت موجود است این را شارع نمی گوید. شارع می گوید بول و منی و نوم ناقض است اما اگر افراد نواقض اگر همه منتفی شوند نتیجتا طهارت ایجاد می شود این را شارع نمی گوید و این چیز عقلی است ولی این انقدر واضح است به طوری که نمی شود شارع بگوید که هیچ یک از نواقض طهارت موجود نیست و طهارت هم موجود نیست. این عرفی نیست از یک طرف شارع بگوید نواقض طهارت موجود نیستند از یک طرف طهارت موجود نباشد

سؤال:

پاسخ: شارع می گوید بول و منی و نوم ناقض است. البته حصر نواقض در اینها شارع می گوید ها. شارع می گوید غیر از اینها هم ناقض نیست. این ما می گوییم که نواقض وضو منحصر است در بول و غائط و منی. این را هم شرع می گوید. می گوید این فرد ناقض است این فرد ناقض است ناقض دیگری هم نداریم. لازمه عقلی این مطلب این است که وقتی نواقض دیگری نباشد و اینها هم موجود نباشند ما یکون ناقضا غیر موجود تعبدا و ما یکون موجودا غیرناقض اگر این را نتیجه می گیریم پس الآن طهارت موجود است. این پس عقلی است ولی این عقلی ای است که انقدر به اصطلاح ملازمه روشن و بیّن دارد که ما می توانیم آن را به شرع نسبت دهیم. این به نظر دقی عقلی بخواهیم نگاه کنیم این ان قلت و قلت ها هست ولی اینها خیلی زور زدن های متکلفانه است. نتیجه بحث این می شود که در واقع این جایی که شارع مقدس اصل را در مسبّب جاری کرده است یک نوع تقریبا تسبّب شرعی اینجا وجود دارد. بنابراین ما چه قائل باشیم که در تسبّب عقلی حکومت هست یا نیست در تسبب شرعی که آن بحث ها نمی آید. پس این روایت علی أیّ تقدیر باید حل شود. این روایت ربطی به نقض به عرض ما نیست. شما تسبّب شرعی را که قائل به حکومت هستید. و این موضوع روایت تسبّب شرعی است به نظر عرف. عرف این را تسبّبش را شرعی می بیند بنابراین این روایت باید حل شود. حل این روایت هم در گرو یک نکته دیگر است. آن نکته این است که حکومت در اصول متخالفین هست. اینجا اصول متوافقین هستند. و این خودش دلیل بر صحّت همان مبنایی هست که بعضی از بزرگان مثل مرحوم آقای صدر و حاج آقا دارند که این تقدم اصل سببی بر اصل مسببی در جایی هست که مفادشان متفاوت باشد. اگر مفادشان یکسان باشد هم اصل سببی جاری می شود هم اصل مسببی. خب یک کسی ممکن است اصل سببی را جاری کند یک کسی ممکن است اصل مسببی را جاری کند. و چه بسا اصل مسببی راحت تر باشد. چون از اصل مسببی مستقیما نتیجه می گیریم که نیازی نیست که ما لقمه را دور دهان بگردانیم. راحت تر چون اصل سببی را جاری

پس بنابراین این روایت علی أیّ تقدیر ربطی به بحث ما ندارد چون موضوع روایت تسبب شرعی هست. خب این بحث تمام. مرحوم آقای صدر نتیجه این بحث این می شود که ما فرمایش آقای خویی را اینجا می پذیریم که ایشان فرمودند اصل عدم حدوث فرد طویل بر بقاء فرد قصیر مقدم است. البته به شرطی که عدم حدوث فرد طویل را اصلش را بلا معارض بدانیم. ما البته اصل این مبنا را قبول نداشتیم گفتیم اینجا معارض دارد. ولی بنا بر این فرضی که این بحث را بنا بر این فرض شروع کردیم که اصل عدم حدوث فرد طویل با عدم حدوث فرد قصیر تعارض نمی کنند مقدم است و این بحث. اما و در بلم مشتبه هم همین است. در بلم مشتبه اصل بلامعارض است. چون ما در واقع یقین داریم حدث اصغر موجود است. نمی دانیم این حدث اصغر حدث اکبر آمده است یا خیر.

درست است معلوم نیست اگر بول باشد اثری نکرده است. چون فرض این است که محدث به حدث اصغر بوده است دگر. قبلش محدث به حدث اصغر بوده است اگر بول باشد اثری نکرده است. بنابراین استصحاب عدم کونه بولا اثر ندارد. اکثر بلامعارض است.

سؤال:

پاسخ: نه آن یک بحث دیگر است آن را استصحاب می کنیم. بحث سر محدث به حدث اصغر مورد بحث است.

این هر دو را استصحاب می کند که باید غسل کند. کسی که محدث به حدث اصغر بوده است چون نمی داند از او حدث اکبر سر زده است یا خیر استصحاب عدم سر زدن حدث اکبر می کند آنجا معارض ندارد. ولی در جایی که قبلا محدث به حدث اصغر نبوده است من می دانم یک حالتی بر من سر زده است. آن حالت حدث اصغر است یا اکبر است استصحاب عدم حدوث حدث اصغر با استصحاب عدم حدوث حدث اکبر معارض هستند.

سؤال:

پاسخ: آن را نگوییم. استصحاب بقاء حدث. یعنی شما اگر وضو گرفتید نمی دانید

آن جاها آن اما مرحوم آقای صدر که کلام آقای خویی را رد می کنند می گویند این تنزیلی که آقای خویی کرده اند درست نیست محدث به حدث اصغر علتی که لازم نیست غسل کند این است که یک نکته فقهی خاص دارد. چون در آیه قرآن در سوره مائده آیه 6 که این بحث وارد شده است

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا

ایشان می گوید که اذا قمتم من الصلوه در روایات هست که اذا قمتم من النوم الی الصلوه. موضوع این است که بعد از اینکه از نوم القای خصوصیت کردیم این آیه شریفه می گوید که اذا کنتم محدثا بحدث الاصغر فاغسلوا. در موضوع محدث به حدث اصغر می گوید اگر ان کنتم جنبا فاطهّروا. باید غسل کنید. پس می گوید محدث به حدث اصغر اگر جنب بود باید غسل کند. بنابراین موضوع ما محدث به حدث اصغر است گفته است محدث به حدث اصغر اگر جنب بود باید غسل کند. استصحاب عدم جنابت در موضوع محدث به حدث اصغر اقتضا می کند که این موضوع که قسمتی از آن وجدانا هست که محدث به حدث اصغر و قسمتی هم تعبدا موضوع اثبات می شود پس وجوب غسل منتفی می شود. یعنی جنبا آن نفی می شود معذرت می خواهم ان کنتم جنبا وقتی نفی می شود لازمه اش این است که غسل واجب باشد. ایشان می گوید این نکته فقهی اینجا وجود دارد. اینجا اولا یک نکته این است که این آیه را ایشان ان کنتم جنبا را در موضوع اذا قمتم الی الصلوه گرفته است. یعنی مفروض گرفته است ان کنتم جنبا را عطف به جزا گرفته است کأنّه این طور گفته است اذا قمتم الی الصلوه فان کنتم جنبا فاطّهروا. در حالی که ظهور آیه در این نیست. ظهور آیه ظاهرا این است که میگوید اگر محدث به حدث اصغر بودید وضو بگیرید اگر محدث به حدث اکبر بودید غسل کنید اگر محدث به حدث اکبر یا اصغر بودید و آب نداشتید تیمم کنید

ا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً

جاء احد منکم من الغائط یعنی محدث به حدث اسغر. أو مستم النساء یعنی محدث به حدث اکبر. اگر محدث به حدث اصغر یا اکبر بودید و نتوانستید وضو یا غسل بگیرید تیمم کنید. این آیه سه موضوع ثبوتی را دارد بیان می کند. موضوع وضو محدث به حدث اصغر موضوع غسل محدث به حدث اکبر. موضوع تیمم محدث به حدث اصغر یا محدث به حدث اکبری که امکان غسل و وضو برایش وجود ندارد یا به خاطر مرض یا به خاطر نداشتن اب امکان وضو و غسل برای او نباشد. این باید تیمم کند. این نحوه ای که ایشان معنا کرده است این نحوه از آیه استفاده نمی شود که غسل را هم در موضوع حدث اخذ کرده باشد. کنتم جنبا را قید برای محدث به حدث اصغر ایشان گرفته اند. این یک نکته. نکته دوم حالا فرض کنیم مطلب چنین باشد. از این آیه استفاده می شود که المحدث بالحدث الاصغر ان کان جنبا وجب علیه الغسل. خب معنایش این است که المحدث بالحدث الاصغر ان لم یکن جنبا لم یجب علیه الغسل. که لازمه این مطلب این است که خب شما می گویید از این آیه استفاده می شود که محدث به حدث اصغری که تعبدا جنب نیست غسل به گردنش واجب نیست. خب این یک طرف از طرفی دیگر ما می دانیم از روایات گفته است کسی که محدث به حدث اکبر باشد باید غسل کند. استصحاب بقاء یعنی همان این جا استصحاب بقاء جامع حدث اقتضا می کند شما باید غسل کنید. مفاد این آیه

این آیه ناظر به حکم ظاهری که نیست. ناظر به حکم واقعی است. شما می خواهید بگویید که از این آیه استفاده می شود که اگر کسی در جنب بودن شک کند باید غسل به گردنش واجب نیست. به تمسک به اطلاقات ادله استصحاب می خواهید تمسک کنید و الا این آیه که خودش حکم واقعی را دارد بیان می کند. پس اطلاق ادله استصحاب اقتضا می کند که محدث به حدث اصغری که در حدوث حدث اکبر شک داشته باشد لازم نیست غسل کند. از یک طرف اطلاق ادله استصحاب هم اقتضا می کند که کسی که جامع حدث را الآن برایش موجود است باید کاری کند که جامع حدث از بین برود. از بین رفتن جامع حدث هم این است که هم وضو بگیرد هم غسل کند. این دو تا با هم دیگر تعارض دارند. شما هم فوقش این است که موضوع درست کردید برای عدم وجوب غسل. گفتید از این آیه استفاده می شود که غسل واجب نیست. در واقع اینکه غسل واجب نیست تمسک به اطلاق ادله استصحاب است. این اطلاق ادله استصحاب با اطلاق ادله استصحاب نسبت به اینکه کسی که جامع حدث به گردنش هست باید جامع حدث را مرتفع کند تعارض دارد. این چطور شد که این استصحاب عدم حدث اکبر را مقدم داشتید؟ یعنی نفهمیدم این آیه شریفه چطور مشکل را حل کرد؟ اگر حکومت نداشته باشد آقای خویی که می گوید حکومت دارد. شما حکومت را انکار کردید از این آیه به ضمیمه ادله استصحاب استفاده می شود که محدث به حدث اصغری که شرعا محدث به حدث اکبر نیست غسل هم به گردنش واجب نیست. ایشان شهید می گوید. درست است از این آیه این مطلب استفاده می شود. خب از ادله استصحاب یک چیز دیگر هم استفاده می شود. از ادله استصحاب استفاده میشود که کسی که جامع حدث به گردنش هست باید جامع حدث را برطرف کند. و برطرف کردن جامع حدث این است که هم باید وضو بگیرم هم غسل کنم. چون من یقین دارم جامع حدث

حتی بعد از وضو هم من می گویم جامع حدث موجود است. بعد از وضو هم جامع حدث موجد است باید غسل کنم تا برطرف شود جامع حدث.

سؤال:

پاسخ: چون ناظر به خصوص این مورد نیست. این هم این حکم واقعی را دارد بیان می ند. اینکه این جا اگر این موضوع را ثابت کردید حکم ظاهری حکم هم منتفی می شود به ادله استصحاب باید تمسک کنید. این حکم واقعی را بیان می کند می گوید محدث به حدث اصغری که واقعا جنب نباشد غسل لازم نیست. اما محدث به حدث ااصغری که ظاهرا جنب نباشد این غسل برایش ظاهرا واجب نیست این به ادله استصحاب باید تمسک کنیم و این ادله استصحاب چیز جدیدی ایجاد نکرده است مطلوب مرحوم اقای صدر. مطلب مرحوم آقای صدر فقط می گوید در خصوص این مورد یک روایت خاصی داریم. روایت خاص می گوید محدث به حدث اصغری که جنب نیست تعبدا باید غسل نکند. اینکه لازم نیست غسل کند این به اطلاق ادله استصحاب شما دارید تمسک می کنید. اطلاق ادله استصحاب نسبت به این مورد با اطلاق ادله استصحاب نسبت به استصحاب بقاء جامع حدث بعد از وضو تعارض دارد. چیز جدیدی ایجاد نشد. یعنی اینکه شما با این آیه حالا صرف نظر از اینکه اصل مبنای این آیه درست نبود این آیه چیز جدیدی در بحث ما ایجاد نمی کند. این است که به نظر می رسد که این بیان ایشان ناتمام است. اصل قضیه همان مطلبی بود که این مطالب به این مراحل اصل آن حکومت درست است آقای خویی که می فرمودند اینجا هم حکومت اصل سببی

همه آن حرفهای مرحوم اقای خویی اینجا هر دو جهتش درست است

سؤال:

پاسخ: خب طبیعتا باید به روایت بگوید بله.

خب این این مطلب. حالا اینجا خود شهید صدر به بیان دیگری خواسته است که استصحاب بقاء وجوب را جواب بدهد. ایشان می گوید وجوب متعلّق به اقل و اکثر را شما می گویید که بعد از اینکه من اقل را آوردم نمی دانیم این وجوب موجود است یا نیست استصحاب جامع وجوب می کنید. اگر از این استصحاب می خواهید نتیجه بگیرید پس اکثر واجب است این مثبت است. اگر نه میخواهید همان جامع را بگوییدواجب است. خب جامع ما قبلا گفتیم که وجوب جامع تنها اقتضا می کند که اقل را بیاورید. اقتضا نمی کند که حتما اکثر را بیاورید. یعنی علم تکوینی به جامع اقتضا اتیان به اکثر را ندارد. فضلا از علم تعبدی. علم تعبدی چیز جدیدی ایجاد نمی کند. ایشان این طوری بیان کرده اند. این بیان عجیبی است. ببینید بحث این است ما می گوییم که استصحاب حتی بعد از اتیان به اقل هم می گوید شما هنوز باید جامع را بیاورید. بعد از اتیان به اقل تحریک به جامع اگر وجود داشته باشد. تحریک به جامع می گوید شما الآن باید جامع را بیاورید. همین الآن هم که اقل را آوردید باز هم می گوید باید جامع را بیاورید. الآن اگر تحریک باشد جامع را چطوری شما می توانید محقق کنید؟ هر زمانی که جامع واجب بود باید شما صرف الوجود جامع را در آن زمان محقق کنید. قبلا چون هنوز اقل را نیاورده بودید با آوردن اقل صرف الوجود جامع تحقق پیدا می کرد. ولی حالا که اقل را آوردید اگر واجب باشد جامع را بیاورید تحصیل حاصل که محال است. باید یک چیز غیر اقل بیاورید باید اکثر را بیاورید دیگر. و به خصوص شهید صدر اینجا یک نکته ای را می گوید در کلام آقای هاشمی این است که تازه این حرف شما بنا بر این است که ما قائل به این شویم که با امتثال فعلیت تکلیف ساقط می شود و ما این را قبول نداریم که با امتثال

یعنی حتی اگر ما امتثال را یعنی ایشان می خواهد روی بیان قوم هم بگویم اینجا استصحاب فایده ای ندارد. یک موقعی روی بیان خود شهید صدر باشد شهید صدر می گویند که اصلا فعلیت حکم یعنی حب. همین الآن هم من نسبت به جامع حب دارم. یعنی باید جامع محقق باشد. خب اقل موجود است محقق است دگر. روی مبنای شهید صدر این طور است. ولی می گووید ما روی مبنای خودمان نمی خواهیم مشی کنیم روی مبنای قوم داریم مشی می کنیم

ایشان می گوید قبلا حکم فعلی بوده است الآن هم فعلی است. ایشان می گوید فاعلیت چیزی است خارج از چیز شارع به موقف شارع ربطی ندارد. فاعلیت نکته ای دیگر است به شارع مربوط نیست. فعلیت به شارع مربوط است که آن فعلیت هم الآن موجود است. ایشان می گوید ما تکوینا می دانیم موجود است نیاز به استصحاب اصلا نیست. بحث این است ایشان می خواهد بگوید حتی بنا بر اینکه ما بین فعلیت و فاعلیت فرق بگذاریم روی این مبنا مشی می کند بنا بر اینکه ما بین فعلیت و فاعلیت فرق بگذاریم معنایش این است که شارع همین الآن هم می گوید به من که شما جامع را محقق کن. با وجودی که اقل را آوردید فعلیت به معنای تحریک نمی داند فعلیت به معنای فاعلیت نمی داند ولی اگر فعلیت را به معای فاعلیت دانستیم معنای بحث این است که شارع همین الآن که اقل را هم آوردید باز هم دارد تحریک می کند. خب حالا که تحریک می کند شما چطوری می توانید تحریک شارع را پاسخ بدهید؟ پاسخش این است که اکثر را باید بیاورید دیگر. بنا بر مبنای قوم شما چطوری می خواهید این استصحاب را جواب بدهید؟ این وجهی

سؤال:

پاسخ: بنا بر مبنای قوم چطوری شما می خواهید این استصحاب را جواب بدهید؟

ایشان مشکل استصحاب را این طور می گوید که شما اگر بخواهید با استصحاب بقای وجوب اثبات وجوب فرد طویل کنید مثبت است. اگر نه بگویید فرد طویل را اثبات نمی کنیم بگوییم همان جامع واجب است ولی برای اینکه امر به جامع را ما ساقط کنیم باید اکثر را بیاوریم تا امر به جامع ساقط شود. وجوب جامع را ساقط بشود. ما می گوییم وجوب جامع به اصطلاح علم به علم تکوینی به وجوب جامع اقتضا نمی کند به اینکه شما حتما اکثر را بیاورید. فضا از علم تکوینی. بحث من این است اگر شما علم تکوینی داشته باشید حالا به این بیان عرض کنم اگر علم تکوینی داشته باشیدکه بعد از اقل هم هنوز جامع موجود است. وجوب جامع موجود است. آیا آن هم با اقل کافی است؟ خلط است. ایشان می گوید که قبل از آوردن اقل علم تکوینی به وجوب جامع بین اقل و اکثر اقتضا می کند که احدهما را بیاورید. از این چه می خواهد نتیجه بگیرد؟ علم تعبدی به وجوب جامع بعد از اتیان به اقل هم فایده ندارد. این دو را با هم مقایسه نکنید. علم تعبدی به وجوب جامع بعد از اتیان اقل را با علم تعبدی به وجوب جامع قبل از آن مقایسه نکنید. با بعدی اش مقایسه کنید. بعدی اش هم اگر ما بعد از اتیان اقل علم تکوینی داشته باشیم که جامع واجب است یعنی چه؟ یعنی باید شما یک صرف الوجود جامع تحویل بدهید. بعد از اقل هم باید صرف الوجود تحویل بدهید. بعد از اقل چطوری می شود صرف الوجود تحویل داد؟ باید اکثر را بیاورید چون یک فرد بیشتر ندارد. بنابراین این بیان شهید صدر در پاسخ آن جامع بیان ناتمامی است. این بحث تمام. بحث خاصی دیگر اینجا ما نداریم. یک خورده ریزهایی در این بحث ها هست که من حذف کردم دیگر وارد آن خورده ریزها نمی شویم.

سؤال:

پاسخ: نه تعیین و تخییر تمام نشد بعد از این

تعیین و تخییر که تمام شده بود تنبیهات اقل و اکثر بود که تنبیه اول همین تمسک به استصحاب بود که تمام شد تنبیه بعدی اش بحث اقل و اکثر در محرمات است. دو موضوع دیگر است اقل و اکثر در محرمات و مهم تر از آن اقل و اکثر در شبهات موضوعیه است. در محرمات شاید مختصراتی در موردش صحبت کنیم و بحث را تمام کنیم. آن شاید خیلی بحث زیادی شاید نداشته باشد. عمده بحث اقل و اکثر در شبهات موضوعی است که بحث خیلی مفصلی مرحوم آقای صدر دارد که مطالعه می کنم ببینم چه مقداری از بحث را لازم است که ما طرح کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه جایی که بلل مشتبهی که قبل از آن محدث به حدث اصغر نیست را معمولا می گویند باید غسل کند. ولی اگر قبلا محدث به حدث اصغر باشد آنجا چون نمی داند که یعنی به تعبیر دیگر استصحاب عدم تبدّل حدث اصغر به حدث اکبر داریم. ما می دانیم حدث اصغر موجود بوده است. نمی دانیم این حدث اصغر با آمدن این بلل مشتبه به حدث اکبر تبدیل شده است یا خیر استصحاب عدم تحوّل حدث موجود به حدث اکبر داریم. طبیعتا استصحاب غسل واجب نیست دیگر. ولی جایی که نه محدث به حدث اصغر نیست یک بللی از او خارج می شود نمی دانیم محدث به حدث اصغر کرد ایشان را یا محدث به حدث اصغر.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد